

گزنفانس (Ξενοφάνης)

گزیده ای از پاره ها و شواهد*

دنیل گراهام

ترجمه محمد باقر قمی

الف) زندگی

۱. دیوگنس لائرتیوس

اهل کلوفون، یا بدون استاد و یا شاگرد بوتون و یا آرخلائوس... منتقد هومر و هزیود... او می گوید عناصر (στοιχεῖα) موجودات چهار تا هستند؛ کوسموس ها بی شمارند اما نه به طور هم زمان؛ ابرها ناشی از بخار دریاها توسط آفتاب. وجود خدا (οὐσίαν θεοῦ) کروی (σφαιροειδῆ) و ناشیبه به انسان است. با همه وجودش می بیند و می شنود اما تنفس نمی کند؛ همه عقل (νοῦν) است و همه اندیشه (φρόνησιν) و ابدی است. ... اول بار او اظهار می کند همه چیزهایی که به وجود آمده اند فناپذیرند و روح دم (πνεῦμα) است؛ اما می گوید همه چیز دون عقل است؛ او اولین کسی بود که گفت کل درک ناپذیر (ἀκατάληπτα) است. ... در حدود المپیاد ۶۰ [۵۳۷-۵۴۰] شکوفا شد.

۵. دیوگنس لائرتیوس

او شعر تاسیس کلوفون و کلونی سازی ایتالیا را [شامل] دو هزار خط نوشت.

۶. پروکلوس

برخی می گویند گزنوفانس هنرلیات عجیب خود را علیه فیلسوفان و شاعران نوشت.

ب) فلسفه

۲۹. سکستوس امپریکوس

(۱۷) هومر و هزیود همه کارهایی که برای انسانها مستحق سرزنش و زشت هستند را به خدایان نسبت دادند: دزدی، زنا، فریب یکدیگر.^۱

۳۱. کلمنت اسکندرانی

(۱۹) میرندگان فکر می کنند خدایان متولد می شدند و لباس، صدا و بدن فناپذیران را دارند.

۳۲. کلمنت اسکندرانی

(۲۰) اگر گاوها، اسب ها و شیرها دست داشتند و می توانستند نقاشی کنند، شکل (ἰδέα) خدایان را به شکل بدنهای خودشان می کشیدند.

۳۳. کلمنت اسکندرانی

(۲۱) آفریقای ها می گویند خدایانشان دارای دماغ پهن و سیاهند، تراسی ها [می گویند] چشم آبی و سرخ موی [هستند].

۳۵. کلمنت اسکندرانی

(۲۳) یک خدا، بزرگترین در میان خدایان و انسانها، نه در بدن و نه در فکر هرگز شبیه فناپذیران نیست.

۳۶. سکستوس

(۲۴) همه او می بیند، همه اثن می اندیشد (νοεῖ)، همه اثن می شنود.

۳۷. سیمپلیکیوس

(۲۵) او بدون هیچ رنجی همه چیز را با اندیشه اثن تکان می دهد.

۳۸. سیمپلیکیوس

(۲۶) او همواره در یک جا می ماند بدون هیچ حرکتی؛ و نه صحیح است برای او که به جاهای مختلف برود.

۳۹. افلاطون، سوفیست

الثائیان در میان ما که از گزنوفانس و حتی قبل تر شروع می شوند، در داستان ها این را باز می گویند که چگونه یک وحدتی از به اصطلاح تمامیت وجود دارد. (ὡς ἑνὸς ὄντος τῶν πάντων καλουμένων)

^۱ رک: ۳۰. (۱۸): سکستوس

۴۰. ارسطو، متافیزیک

به نظر می‌رسد پارمنیدس با واحد بنا بر تعریف (κατὰ τὸν λόγον ἔνος) سر و کار دارد [اما] ملیسوس با واحد بنا بر ماده (κατὰ τὴν ὕλην)؛ به همین جهت اولی می‌گوید [آن] محدود است و دومی [می‌گوید] نامحدود. اما گزنوفانس، اولین کسی که این چنین واحدی وضع کرد (پارمنیدس شاگرد او در نظر گرفته می‌شود)، نه چیزی را روشن کرد و نه به طبیعت هیچ یک از این چیزها پرداخت بلکه با نظر به کل آسمان (ὅλον οὐρανόν) می‌گوید واحد خداست (τὸ ἔν) (εἶναι ... τὸν θεόν).

۴۱. [ارسطو]، درباره ملیسوس، گزنوفانس و گرگیاس

او می‌گوید اگر چیزی هست (εἴ τι ἔστι) غیر ممکن است به وجود آید (γενέσθαι) و این را درباره خدا می‌گوید. ... چون آنچه به وجود آمده است باید یا از آنچه شبیه است (ἐξ ὁμοίου) به وجود آمده باشد و یا از آنچه ناشبیه است (ἐξ ἄνομοίου) و هیچ کدام ممکن نیست. چون برای آنچه شبیه است چندان صحیح تر نیست که از شبیه به وجود آید تا آن را به وجود آورد (همه متشابهان وضعیت مشابهی نسبت به هم دارند)؛ و نه برای ناشبیه ممکن است تا از ناشبیه به وجود آید. چون اگر قرار بود قوی تر از ضعیف تر به وجود آید، بزرگتر از کوچکتر و ... آنچه هست از آنچه نیست به وجود می‌آید (τὸ ὄν ἐξ οὐκ ὄντος ἄν γενέσθαι) که غیر ممکن است. پس خدا ابدی است. ... اگر خدا بزرگترین است، پس یکی است. اگر دو تا یا بیشتر بود، نمی‌توانست بزرگترین و بهترین باشد. این خدا و قدرت خداست: حکمرانی کند اما تحت حکم قرار نگیرد و بر همه حکم براند. تا آنجا که حکم نمی‌راند، تا آنجا خدا نیست: این در طبیعت خداست که تحت حکم قرار نگیرد. پس اگر باید خدایی باشد و خدا باید این ویژگی را داشته باشد، خدا باید یکی باشد. ...

چون یک خدا وجود دارد، همه جا یکسان است؛ همه حس‌ها را به طور کامل دارد و گرنه بخش‌هایی از خدا بر بخش‌های دیگر حکم می‌راند، که غیر ممکن است. چون در همه جا مشابه است، پس کروی است: همه جا یکسان، نه محدود و نه نامحدود. ... آنچه نیست نامحدود است (ἀπειρον μὲν τὸ μὴ ὄν εἶναι)؛ بدون وسط و اول و آخر و نه هیچ بخش دیگری: نامحدود چنین است. آنچه هست شبیه آنچه نیست نیست، اما اگر کثیر بودند، باید به واسطه یکدیگر محدود می‌شدند. اما آنچه یکی است نه شبیه آنچه نیست است و نه شبیه کثیر. وقتی یکی است چیزی ندارد که به واسطه اش محدود شود. ... چنین واحدی نه در حرکت است و نه در حرکت نیست. آنچه نیست، نامتحرک است. آنچه بیش از واحد است، متحرک است چرا که یکی به دیگری حرکت می‌کند و هیچ چیز نمی‌تواند به آنچه نیست حرکت کند. آنچه نیست هرگز وجود ندارد. اگر چیزها جای یکدیگر را می‌گیرند، بیش از یکی هستند. هیچ بدون تغییر و در ثبات است. واحد — خدا نه در ثبات است و نه در حرکت.

۴۲. سیمپلیکیوس، فیزیک

اگر آرچه واحد (μίαον) است، موجود و کل (καὶ πᾶν) واحد (ἐν τὸ ὄν) است و نه محدود و نه نامحدود، نه در حرکت و نه در ثبات است ... ثوفراستوس می گوید محتوای نظرات گزنوفانس درباره چیزی غیر از طبیعت است.

گزنوفانس می گوید این واحد خداست. او ثابت می کند که آن واحدی است که عظیم ترین (κράτιστον) همه است ... او ثابت می کند آن ایجاد نشده است چرا که آنچه به وجود می آید یا از شبیه است یا از ناشبیه است. اما او می گوید شبیه از شبیه تاثیر نمی گیرد (ὅμοιον ἀπαθές ὑπὸ τοῦ ὁμοίου) چرا که هیچ کدام از ایجاد کردن و ایجاد شدن بین دو شبیه مرجح نیست. اما اگر باید از ناشبیه باشد، وجود از لاوجود (τὸ ὄν ἐκ τοῦ μὴ ὄντος) خواهد بود. پس ایجاد ناشده و ابدی است ...

نه نامحدود است و نه محدود چون آنچه نیست (τὸ μὴ ὄν) نامحدود است. چرا که نه اول، نه وسط و نه آخر دارد در حالی که [چیزهای] کثیر به وسیله یکدیگر محدود می شوند. ... او به همین شکل حرکت و ثبات را رد می کند چون آنچه نیست (τὸ μὴ ὄν) بی حرکت است چرا که نه دیگری می تواند در آن بیاید و نه آن در دیگری. اما چیزهایی که بیشتر از یکی هستند حرکت می کنند چون یکی به جای دیگری قرار می گیرد. پس وقتی او می گوید (۲۶)...، آن بدون حرکت در همان مکان می ماند، نمی گوید با ثباتی که در مقابل حرکت است می ماند بلکه ماندنی که هم فقدان حرکت است و هم [فقدان] ثبات.

اما اسکندر می گوید ... آن محدود و کروی است. ... و او می گوید آن محدود و کروی است تا آنجا که در همه جا مشابه است و او می گوید آن همه چیز را می اندیشد (πάντα νοεῖν) وقتی می گوید: (۲۵)...

ج) فیزیک

۴۵. هیپوکراتس

می گویند آنچه هست واحد است (ἐν τι εἶναι, ὃ τί ἐστι) و این واحد (τὸ ἔν) و کل (τὸ πᾶν) است اما در مورد نامش موافقت ندارند: یکی می گوید هواست آنچه واحد و کل است، یکی [می گوید] آتش، یکی آب و یکی زمین.

۴۶. تئودورس

کل یک چیز است (ἐν τι εἶναι τὸ πᾶν)، کروی و محدود، ایجاد ناشده بلکه ابدی و کاملاً بدون حرکت. ... او با فراموش کردن این نظریه گفت: همه چیز از زمین می روید چون این از اوست.^۲

^۲ رک: ۴۷. استوبایوس

(۲۷) همه چیزها از زمین هستند و به زمین نابود می شوند.

۴۸. المپیادوروس

تنها کسی که زمین را آرخبه دانست.

۴۹. جالینوس

هیچ جا دیده نشده که گزنوفانس گفته باشد انسان از خاک است. حتی ثئوفراستوس هم این را نقل نکرده است.

۵۰. فیلوپونوس

فرفوربوس می گوید گزنوفانس خشک و تر (خاک و آب) را آرخبه می گیرد:

(۲۸) همه چیزهایی که به وجود می آیند و رشد می کنند، خاک و آب هستند.

به نظر می آید هومر هم همین عقیده را داشته باشد وقتی می گوید: همه به خاک و آب تبدیل می شوید [یلیاد].

۵۱. سکستوس

(۲۹) همه ما از خاک و آب به وجود می آییم.

۵۲. آشیل تاتیوس

(۳۰) این مرز بالایی زمین اینجا زیر پاهای ما دیدنی است

در تماس با هوا؛ [مرز] پایینی به بی نهایت می رسد [بی نهایت ادامه دارد].^۳

۵۴.

[آنتیوس چرخه پدیده های آسمانی، تابش خورشید بر دریا، رفتن بخار به هوا، تشکیل ابرها و باران را از نظر گزنوفانس شرح می دهد].

۵۵. ژنوا اسکیموم

(۳۱) دریا منبع آب و منبع باد است

... دریای بزرگ تولید کننده ابرها، بادها و رودخانه هاست.

^۳ رک: ۵۳. ارسطو (درباره آسمان) که شامل نقد امپدکلس است.

۵۶. هراکلیتوس

(۳۲) خورشید بر بالای زمین حرکت می کند و گرما را [در آن] وارد می کند.

۵۸. پلوتارک

کل همیشه همانند است (τὸ πᾶν ἀεὶ ὁμοίον)؛ به وجود نمی آید نابود نمی شود. اگر به وجود می آمد، پس قبل از این نبود. آنچه نیست نه به وجود می آید (τὸ μὴ ὄν δὲ οὐκ ἄν γένοιτο) و نه چیزی را به وجود می آورد. و نه چیزی از آنچه نیست (μὴ ὄντος) به وجود می آید. و او می گوید حواس نادرست (ψευδεῖς) [هستند] و او به طور کلی عقل (λογος) را به همراه آنها محکوم می کند. ... او درباره خدایان [می گوید] سلسله مراتبی میان خدایان نیست چون هیچ خدایی نمی تواند بالادست داشته باشد. هیچ یک از خدایان نه به یکدیگر احتیاج دارند و نه به چیزی احتیاج دارند؛ خدا در کل [خود] می شنود و می بیند و نه در اجزاء [خود]. ...

همچنین اظهار می کند زمین بی مرز است و در همه طرف توسط هوا احاطه نشده است. همه چیز از زمین ایجاد می شود؛ او می گوید خورشید و اجرام آسمانی از ابرها به وجود می آیند.

۵۹. هیپولیتوس

او اول بار گفت کل درک ناپذیر است (ἀκαταληψίαν εἶναι πάντων).^۴ ... او همچنین می گوید خدا ابدی، واحد، در همه جا مشابه، محدود، کروی و قادر به درک در همه بخشهاست (πᾶσι τοῖς μορίοις αἰθητικόν). ... زمین نامحدود است و نه با هوا و نه با آسمان احاطه نشده است؛ خورشیدها و ماه های بی شمار وجود دارند. همه چیز از زمین است.

د) معرفت شناسی و روان شناسی

۷۴. سکستوس، دیوگنس لائرتیوس، پلوتارک

(۳۵) حقیقت ساده را هیچ کس ندیده و هرگز نخواهد دانست

(τὸ μὲν οὖν σαφὲς οὐ τις ἀνήρ ἴδεν οὐδέ τις ἔσται)

درباره خدایان و آنچه درباره همه چیز گفته ام

(εἰδὼς ἀμφὶ θεῶν τε καὶ ἄσσα λέγω περὶ πάντων)

^۴ ر.ک: ۳۵. ۳-۴

چون حتی اگر در توصیف چیزها چنان که هستند موفق باشد

(εἰ γὰρ καὶ τὰ μάλιστα τύχοι τετελεσμένον εἰπῶν)

با وجود این، او نمی داند؛ پندار بر همه حک شده است.

(οὐτὸς ὅμως οὐκ οἶδε· δόκος δ' ἐπὶ πᾶσι τέτυκται)

۷۵. پلوتارک

(۳۶) بگذار این چیزها به عنوان چیزهایی شبیه چیزهای حقیقی پنداشته شوند.

(ταῦτα δεδοξάσθω μὲν εἰκότα τοῖς ἐτύμοισι)

۷۷. استوبایوس

(۳۸) خدایان از ابتدا همه چیز را به فناپذیران نشان ندادند

آنها در زمان و با جستجو به آنچه بهتر است [به دانش] رسیدند.

۷۸. هرودیان

(۳۹) اگر خدا غسل را نیافریده بود، می گفتند انجیر بسیار شیرین تر است. (γλύσσονα σῦκα πέλεσθαι)

۷۹. آتیوس

فیثاغورس، امیدکلس، گزنوفانس ... می گویند حواس فریبنده اند. (ψευδεῖς)

۸۰. [جالینوس]

گزنوفانس درباره همه چیز در تردید بود (ἠπορηκότα) و فقط درباره اینکه همه چیز واحد است و آن خداست

(ὑπάρχειν θεὸν) که محدود، عقلانی (λογικόν) و بدون تغییر است، مطمئن بود.

۸۱. سکستوس

هرجا که ذهنم را بدان معطوف میکنم (νοῶν εἰρῶσαιμι)، به این کل واحد بر می گردد. (εἰς ἓν ταὐτό τε πᾶν)

(ἀνελύετο)

... همه آنچه همواره در همه جا هست

درون طبیعتی واحد و همگون در یک جا می ایستد

(παῖν δ' ἔον αἰεί πάντῃ ἀνελκόμενον μίαν εἰς φύσιν ἴσταθ' ὁμοίην)

گزنوفانس که خدایی جدا از انسانها در نظر گرفت که در همه جا یکسان است و از خود اندیشه هوشمندتر است
... (νοερώτερον ἢ ἐ νόημα)

خدا در هر چیزی درونی است (συμφυῆ τοῖς παῖσιν)؛ کروی، گذرناپذیر، بدون تغییر و معقول (λογικόν).

*

درباره کتاب اصلی و سبک و ترتیب انتشار پاره ها در آن موارد ذیل میبایست مورد توجه قرار گیرند:

۱. کتاب مبنای این ترجمه کتاب زیر میباشد:

The Texts of Early Greek Philosophy: The Complete Fragments and Selected Testimonies of the Major Presocratics, Daniel W. Graham, ۲۰۱۰, Cambridge University Press

۲. تنها بخشی از پاره ها مربوط به بخشی از فیلسوفان در اینجا انتخاب و ترجمه شده اند. هرچند این انتخاب صرفاً براساس علاقه و نظر شخصی اینجانب بوده است، به نظرم مشهورترین فیلسوفان و مشهورترین پاره ها را در بر میگیرد.

۳. سبک، ترتیب و شماره گذاری پاره ها مبتنی بر سبک، ترتیب و شماره گذاری کتاب اصلی گراهام است.

۴. شماره بندی های بدون پرانتز همان شماره بندی های گراهام هستند. نام نوشته شده کنار شماره منبع آن را اعلام میکند. مثلاً: ۱. دیوگنس لائرتیوس به معنای آن است که این قطعه از دیوگنس لائرتیوس نقل شده است. هرچند گراهام در کتابش آدرس مطلب را هم آورده است، به دلیل جلوگیری از پیچیدگی بیش از حد آدرسها را در ترجمه نیاورده ام. دوستان میتوانند برای پیدا کردن آدرس به کتاب گراهام مراجعه نمایند.

۵. شماره های داخل پرانتز شماره پاره ها بر مبنای شماره های مشهور استاندارد دیلز-کرانتس (Diels-Kranz) است که خود گراهام نیز آنها را ذکر کرده است.

۶. هرچند در ترجمه ها متن یونانی را مبنا قرار داده ام اما به دلیل دانش ناقصم از زبان یونانی، هرجا که نتوانستم زبان یونانی را مبنا قرار دهم از ترجمه انگلیسی آن استفاده کردم. از آنجا که این کار به قصد انتشار انجام نشده است، قطعاً دارای اشتباهات و نواقص متعددی است و از اینکه نمیتوانم این کار را پس از رفع اشکالات منتشر کنم از همه خوانندگان پوزش میطلبم.